

#پارت685

#پرستار_شیطنت_هایم

با اینکه از جوابم مطمئن بودم واین خاستگاری
یه خاستگاری فرمالیته بود

اما با این وجود به شدت هیجان داشتم

برای چندمین بار تو کمتر از یک دقیقه به ساعت نگاه انداختم

نیم ساعت بعد از ما داریوش به همراه مادر جون و دلارام وارد لاب هتل
شدن

دسته داریوش دسته گل بزرگ و شیرینی بود

کت تک سفید و شلوار مشکی ش به شدت تو تنش نشسته بود جذابش
کرده بود

لبخندی که داشت روی لبم میشست
با تشر اقا جون از رو لبم خشک شد

- نیش رو ببند دختر الان فکر می‌کنن خرکیف شدی

پوکر فیس نگاش کردم

#پارت686

#پرستار_شیطنت_هایم

روبه روی ما که ایستادن از جام بلند شدم

سلام ارامی دادم و دستپاچه به مامام جون و داریوش نگاه کردم

مامان جون نگاه خریدارانه ای بهم انداخت و قربون صدقه م رفت

انگار اولین بار بود به چشم عروس میدیدتم

دلم ضعف رفت برای عروس بودن اون

داریوش مستقیم سمتم اومد و دسته وگل وشیرینی رو جلوم گرفت

دستپاچه دسته گل رو گرفتم

زیر چشمی نگاهی بهش انداختم و لبخند محجوبانه ای زدم

دلی با خنده صورتم رو بوسید وگفت

-اخرم خودت رو قالبه خان داداشم کردیا

با لبخند چشم غره ای بهش رفتم

اقاجون به راحتی های مقابلش اشاره کرد واجازه ی نشستن داد

بلافاصله پسری جوون و فرمی سعید نزدیک شد

#پارت687

#پرستار_شیطنت_هایم

گل رو از دستم گرفت و رفت و کمتر از چند دقیقه داخل گلدانی گذاشته و
روی میز گذاشت

میز کامل چیده شده بود از میوه واجیل و شیرینی...

مامان جون لبخندی به پهنای صورت زد و گفت

-سالهاست آرزوی دیدن همچین روزی رو برای پسرم دارم و خدا رو شکر
میکنم تا زنده م همچین روزی رو دیدم

با اجازه تون

اومدم دخترتون رو برای پسرم خاستگاری کنم

دل تو دلم نبود

زیر چشمی نگاهی به داریوش انداختم

با لبخند محوی که روی لب داشت بهم زل زده بود

اقاجون نگاهی به داریوش انداخت و گفت

-اگه بخوام دخترم رو بهت بدم
چه تضمینی میدی که خوشبختش کنی
به خصوص که تجربه ی تلخ وازدواج ناموفقی م داشتی

#پارت688

#پرستار_شیطنت_هایم

نگاه شوکه م از اقا جون به سمت داریوش چرخید

نگاه داریوش مثله همیشه ناخوانا بود
و شایدم گیج شده بود

مامان جون هشدارامیز اسمش راصدا زد

اما اقا جون با همان جدیت ادامه داد

وقتی اینجا واز طرف پدر این دختر نشستم

پس مسئولیت سنگینی گردنم افتاده

پای خوشبختی دخترم وسطه و من تضمین می خوام

داریوش باید بتونه حرفی یا عملی برای تضمین بده تا من اجازه این کار
رو بدم

این بُعد جدی اقاچون عجیب ترسناک بود
حتی ترسناک تر از وقتایی که مزاح داشت

- شاید خود من هم تا این حد نمیدونستم که قراره جدی باشه حرفاشون

مادر جون هم اگر قانع شده باشه سکوت کرد و مانند اقاچون به داریوش
نگاه کرد

داریوش قبل از حرف زدن نگاهی بهم انداخت

#پارت689

#پرستار_شیطنت_هایم

انگار میخواست از چیزی مطمئن بشه
در نهایت نگاهش رو ازم گرفت

به اقا جون دوخت و گفت

-من سر سفره ی پدر و مادرم بزرگ شدم
هیچ وقت با زندگی و احساس کسی بازی نمیکنم

و اگر اومدم جلو پس گذشته رو فراموش و پشت سرم گذاشتم
مصمم به انتخابم هستم

لحظه ای سکوت دوباره حکم فرما شد
کسی لام تا کام چیزی نمیگفت

انگار انقلابی در آقا جون شکل گرفته بود

اقا جون متفکر به داریوش زل زده
و به شکلی مبهم دراومده بود

دقیقا مثل یک پدر

اشک تو چشم حلقه زد يلحظه دل تنگ پدرم شدم
حتما اگر پدرم زنده بود مثل اقاجون رفتار میکرد

آقاجونم در حق من پدری میکرد
دلم میخواست خم میشدم و دستش رو یکبار نه صدبار میبوسیدم

#پارت690

#پرستار_شیطنت_هایم

-ولی دوتا بچه داری
دوتا بچه ی بزرگ

به این فکر کردی اینا بچه های تو هستن نه دختر من و هر دختری م
دوس داره از خودش بچه دار شه

مادر بچه ی تو
ایا تو به بچه ی دیگه فکر کردی؟

اصلا خواهان بچه هستی یا نه؟

بازم همگی شوکه به اقا جون نگاه کردیم

من حتی به این فکر نکرده بودم

من عاشق سارا و صدرا بودم

دوششون داشتم

اما حق با اقا جون بود

منم دوس داشتم که مادر بچه ی خودمم بشم

بچه ای که از خون من و داریوش باشه

بچه ای که با شیطنت های ما به دنیا بیاد و با ذوق و شوق همراه

داریوش بزرگش کنیم

#پارت691

#پرستار_شیطنت_هایم

نگاه متفکر داریوش هم نشون میداد که اون هم به بچه ی دوباره فکر
نکرده

و باز هم،
سکوت طولانی شد

بنظرم داریوش داشت فکر میکرد

کل وجودم عرق سردی نشست
استرس زیادی گرفتم

همه چی مبهم شده بود
ثانیه ها انگار کش میومدن
دل در قفسه ام نداشتم

نمیدونم چقدر طول کشید که داریوش سکوت رو شکوند

-اگر ماهرو بچه بخواد من مشکلی ندارم

انقدر دارا هستم که از پس چند بچه در بیام

همه چی به خود ماهرخ بستگی داره

سارا و صدرا هم میتونن برادر و خواهر بیشتری داشته باشن

و در اخر این ماهرخ هستش که باید در این رابطه تصمیم بگیره

لبخندی بغض آلود زدم

اقا جون خوبه ای گفت

#پارت692

#پرستار_شیطنت_هایم

دلی با خوشحالی اومد هل بکشه که اقا جون اجازه نداد وگفت

بشین دختر الان وقت این کار نیست

چیز های مهم تری هم هنوز هستش

- مهر دخترم مونده که باید حرف بزنینم در موردش

شیر بها نمیخوام خودم همه چی میگیرم
اما مهر دخترم ماهرو سرجاشه

داریوش جواب داد

-مهر هرچی شما بگین قبول
ماهرو اشاره کنه جونمم میدم براش
مهریه که حق یک خانومه

اقاجون نگاهی بهم انداخت و پرسید

-دخترم تو چیزی مد نظرت هست
بگو مهریه چقد و چطور باشه
یکم صحبتی داشته باش توام

با خجالت سری تکون دادم و سریع گفتم

-من چیزی نمیخوام از داریوش
بودنش تنها ازهرچیزی مهم تره

اقا جون بدون اهمیت به نظرم گفت

پس من یه اپارتمان وسط شهر برای دخترم میخوام که مهرش باشه با
صد تا سکه

میتونی و قبول می کنی؟

#پارت693

#پرستار_شیطنت_هایم

پس من یه اپارتمان وسط شهر برای دخترم میخوام که مهرش باشه با
صد تا سکه

میتونی و قبول می کنی؟

-داریوش با فیس متعجب گفت
بله حتما

عه آقاجون

بهتره منو شما خصوصی حرف بزنیم

فکر میکنم واجب شد این بارو

-نه دیگه نیازی نیست دخترم

دهنم باز موند از این مهرسنگینی که آقاجون برای من گفت
این خیلی بود

دوباره سریع خطاب به آقاجون گفتم
-اقا جون من واقعا نمیخوام
این مهر داریوش رو هم اذیت میکنه

با اون چشم غره ای که اقا جون بهم رفت ساکت شدم
و دیگه هیچ نگفتم

مگه ندیدی خود داریوش هم گفت
-مهر حقه دختره و باید گرفته بشه

حالا میخوای حق قانونی رو ببخشی تو

تازه این اقا داماد وضع مالیه خوبی داره
و از پس این چیزا به راحتی برمیداد

پس نباید مشکل داشته باشه

-درسته دوما؟

#پارت 694

#پرستار_شیطنت_هایم

-درسته دوما؟

داریوش با کمی مکث همونطور که نگاهش
سمت من بود لبخندی زد و گفت

-البته که قبول میکنم

مشکلی م ندارم از بابت مهریه

این خانوم خیلی خیلی بیشتر از این ها

ارزش قلبی دارن نزد ما

منم با نیم نگاهی سمت داریوش سری تگون دادم به علامت احسنت

خلاصه که بعد از موافقت داریوش و
راحت شدن خیال آقاجون از مهریه ای
که گفته بود

-آقاجون رو به من گفت
خب دخترم دیدی که همون چیزی شد که گفته بودم
من از جناب داریوش مطمئن بودم

-خوشحال شده بودم از اینکه آقاجون داریوش رو پسندیده بود

سپس آقاجون لبخند رضایتمندانه ای زد
رو به مامان جون گفت

-پس مبارکه ..

دخترم بعنوان عروس که نه دخترتون میشه دیگه

انشالله برای هم مکمل خوبی باشن و زندگیشون پر از رنگ و لعاب هایی
باشه

-مامان جون با خوشحالی هلهله ای اروم کشید گفت